

## تأویل آیات

در تفسیر این آیه در کشف الاسرار آمده است: (( بل کذبوا بما لم يُحیطوا بعلمه — یعنی القرآن )) و لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ (( لم يَعْرِفُوا حَقِيقَتَهُ وَمَا فِيهِ مِنَ النُّورِ وَ الْهُدَىٰ وَ الْبَيَانَ • وَ قِيلَ : (( بل کذبوا بما لم يُحیطوا بعلمه )) بما في القرآن من الجنة و النار و البعث و القيامة • )) و لَمَّا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ (( اي لم يأتهم ، و سيأتيتهم حقيقة ما وعدوا في الكتاب انه كائن من الوعيد و نازل بهم من العذاب )) كذلك كذب الذين من قبلهم )) يعني كفار الأمم الماضيه بالبعث و القيامة )) فانظر كيف كان عاقبه الظالمين )) (۲)

یعنی: آنچه را که از قرآن به دانش خود در نیافتند تکذیب کردند • در حالیکه هنوز تأویل آن نیامده و حقیقتی که در آن است از نور، رحمت و هدایت و بیان نشناختند و نیز گفته شده است: آنچه را از قرآن در باره جنت و نار و بعث و قیامت که ( آیات متشابهه است) به علم و دانش خود بدانها پی نبردند، تکذیب کردند • برای اینکه تأویل آنها یعنی معنی واقعی آنها نیامده • یعنی نازل نشده و به زودی حقیقت آنچه در کتاب از وعد و وعید و عذاب وعده داده شده برایشان خواهد آمد و اتفاق خواهد افتاد • همچنین آنان که پیش از آنها بودند، یعنی کفارِ اُمم گذشته نیز بعث و قیامت را تکذیب کردند • پایان کار ستمکاران را بنگر که چگونه بود •

تأویل این آیات متشابهه در باره جنت و نار و بعث و قیامت در این ظهور اعظم آشکار گردید • باید به تفاسیر و شرحی که در ۱۲۶۰ سال در باره جنت و نار و قیامت و صراط و میزان و امثال آن نوشته شده با آنچه در آثار حضرت باب و بهاءالله نوشته شده خواند و منصفانه قضاوت نمود که کدام با منطق و علم و عقل تطبیق دارد و محقق روشنفکر می پذیرد، و کدام به ظاهر نا معقول است و تأویل دارد و تأویل درستش در آثار این ظهور اعظم است •

از جمله در کتاب بیان فارسی و کتاب مستطاب ایقان و جواهر الاسرار و استدلالیه های بهائی و اگر دقت شود معانی بعضی از آیات متشابهه در متن کتب مقدسه (( تورات و انجیل و قرآن )) به تلویح بیان شده است<sup>۱</sup> مانند: موت و حیات و ساعت و قیامت و آسمان و زمین و غیره<sup>۲</sup>.

در پایان مقدمه در صفحه ۲۰ نوشته است:

(( حاصل کار آن شد که عده ای از هموطنان ساده دل ما فریب خوردند و از امت اسلامی دور افتادند و حوادث اسف انگیز فراوان رخ داد<sup>۳</sup> این بنده بی مقدار تصمیم گرفت که با استناد به آثار علی محمد باب و حسینعلی بهاء و نوشته های اخلاف و اتباع ایشان دست به قلم برده و در خلال شرح احوال باب و بهاء و ذکر جانشینان آن دو شطری از لغزش های بی حساب آنها را به شمارش آورد، شاید به رحمت ایزدی و لطف خداوندی برادران و خواهران از دست رفته بیدار شوند و به آغوش اسلام عزیز و میهن اسلامی باز گردند! ))

## تجدید و احیاء دین

**پاسخ -** بر خلاف آنچه تصور کرده است که عده ای از هموطنان ساده دل فریب خوردند و از اسلام دور افتادند، مومنین اولیه از علما و پرهیزگاران عصر خود بودند<sup>۴</sup> مانند:

(( ملا حسین بشرویه ای و سید یحیی دارابی و ملا محمد علی و حجت زنجانی و حاجی سید جواد کربلائلی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بارفروش و ملا نعمت الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا علی برقانی و امثال آنها که چهارصد نفر بودند، که اکثر مال و عیال گذاشتند و به رضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند ... ))<sup>(۱)</sup>

اما گویا آقای ردیه نویس به تاریخ ادیان توجه نفرموده که مومنین اولیّه شان همه ساده دل بودند نه از علما و در قرآن کریم در سوره هود اشاره شده است: (( ما نريك اتباعك الا الذين هم اراد لنا بادي الرأي )) ( ۱ ) پیروان ترا جز مردمی فرومایه و ابتدائی نمی بینیم .

اما هیجده نفر مومنین نخستین حضرت باب که به حروف حی معروفند از دانشمندان بودند و از اسلام دور نیفتادند بلکه به اسلام حقیقی توجه کردند . مسلمانان آن زمان اکثراً از اسلام دور افتاده بودند و مشمول حدیث شریف پیامبر اسلام شده بودند که فرمود: (( لا یبقی من الاسلام الا اسمه و لا من القرآن الا رسمه )) . علماء سوء ، دین مبین اسلام را که برای الفت و اتحاد بود ، تبدیل به دشمنی و تفرقه نمودند و جوانانی را که باید در ظلّ اسلام حقیقی خادم مردم سازند آن ساده دلان را تبدیل به قاتلان و مردم آزاران کردند و خیال نمودند اسلام این است .

پیامبر اسلام فرمود: (( انی بُعِثْتُ لِاتَمِّمَ مَکَارِمَ الْاِخْلَاقِ )) من برای اتمام مکارم اخلاق برانگیخته شدم . در دیانت بهائی برای مکارم اخلاق بیشتر تأکید و تأیید شده است . دیانت بهائی تجدید و تکمیل اصول ادیان سابق است . ادیان الهی مانند فصل بهار است که در طبیعت تجدید می شود و گل های معرفت تازه میرویند . مولوی تعالیم انبیاء را به آب پاک تشبیه می کند که از آسمان رحمت الهی نازل می گردد و به مرور زمان آن آب آلوده می شود و غیر قابل استفاده می گردد ، لذا به مبداء خود دریا می رود و با ابر جدید ، آب پاک باز می گردد .

چون شود تیره ز غسل اهل فرش باز گردد سوی پاکی بخش عرش ۲۱۲/۵

لسان الغیب حافظ چه زیبا سروده است:

ساقی بیا که یار ز رخ پرده بر گرفت      کار چراغ خلوتیان باز در گرفت  
آن شمع سر گرفته دگر چهره بر فروخت      و آن پیر سالخورده جوانی ز سر گرفت  
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود      عیسی دمی خدا بفرستاد و بر گرفت

هر سرو قد که بر مه و خور حُسن می فروخت چون تو در آمدی پی کار دگر گرفت

نوشته است:

(( این بنده بی مقدار تصمیم گرفت که با استناد به آثار علی محمد و حسینعلی بهاء و نوشته های اخلاف و اتباع ایشان دست به قلم برده و در خلال شرح احوال باب و بها و ذکر جانشینان آن دو شطری از لغزش های بیحساب آنها را به شمارش آورد. ))

**پاسخ** - متأسفانه اکثر تحقیقاتشان سخنانی ناقص و یا اشتباه است که از روی غرض و لحنی توهین آمیز و تحقیر گونه نوشته • مثلاً وقتی اصطلاح و کلمه ای را به غلط فهمیده است نسبت های نادرست داده و در مطلب نا درست قلم فرسائی نموده است •

## اقتران یعنی ازدواج

مثلاً، در صفحه ۸۱ در عنوان ( قوانین ضد اخلاقی ) نوشته است:

(( در آئین علی محمد باب برخی از امور ضد اخلاقی تجویز شده که همه شرایع الهی آنرا تحریم نموده اند و در اینجا به ذکر نمونه ای از آنها بسنده می کنم ))

آنگاه نوشته است: (( علی محمد زنا ی محصنه را در شرایطی حلال دانسته و آن را راهی برای حلّ مشکل خانواده قلمداد کرده است • چنانچه در بیان فارسی به زبان عربی می نویسد: (( فی انّ فرض لکلّ احد ان یتأهل لیبقی عنهما من نفس یوحده الله ربها و لاتبدان یسجته فی ذالک و انّ یظهر من احد هما ما یمنعهما عن ذالک حلّ کلّ واحد باذن دونه لان یظهر عنه الثمره و لا یجوز الا قتران لمن لا یدخل فی الدین )) ( ۱ )

**سوء تفاهم** - و آنرا با درک و فهم اشتباه خود، ترجمه و توضیح داده که

چون مردی بابتی مذهب از همسر خود فرزند نیاورد می تواند زنش را در اختیار بابتی دیگری قرار دهد و از این راه تولید کند • ))

**پاسخ** - حضرت باب قبل از کتاب بیان در کتاب قیوم الاسماء، محرّمات ازدواج را طبق قرآن ذکر فرموده اند. برای توضیح پس از آیه عربی در بیان می فرماید: (( ملخص این باب آنکه در این عالم، اعظم ثمراتی که خداوند بعد از ایمان به او و حروف

واحد آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمریست از وجود خود که بعد از موت آن، آنرا ذکر کند به خیر و امر شده در بیان به اشدّ امرحتی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفی مشاهده شود اختیار اقرانی به اذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد.)) ذکر اقران در اینجا تصریح شده.

در اصطلاح کتاب بیان به جای ازدواج و نکاح، کلمه اقران به کار رفته است و در این شریعت جدید که تساوی حقوق زن و مرد در آن حکمفرماست، اقران که قرینه (یعنی برابر) از آن مشتق است زیاتر از کلمه نکاح است<sup>۱</sup> و برای توضیح بیشتر در باب سابع از واحد سادس بیان فارسی چنین بیان شده: (( و یثبت الأقران بعد الرضاء بكلمة ینذکر فیها کلمة لله )) یعنی، اقران ثابت می شود بعد از رضایت با کلمه ای که در آن کلمه لله ذکر شود، یعنی برای امر خدا ( و اکنون در دیانت بهائی عروس می گوید: (( انا کل لله راضیات )) و داماد می گوید: (( انا کل لله راضیون )))) یعنی، ما برای امر خدا که اقران یعنی ازدواج را امر فرموده راضی هستیم.

سپس می فرماید: (( ملخص این باب آنکه خداوند عالم از وجود و فضل خود مرتفع فرمود<sup>۲</sup> در بیان، حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و به رضای مرء و مرثه و کلمه ای که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است به حکم او، با آنچه مقدر شده از حدود مهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهدا از طرفین از عشیره او اگر از برای او باشد، حکم اقران ثابت می گردد و ... )) (۱)

نویسنده کتاب (ماجرای باب و بها) چون معنی اصطلاح اقران را نفهمیده به تصور باطل پرداخته و نعوذ بالله فساد و عدم عفت نسبت داده و اگر خود اهل تحقیق بود با مطالعه کتاب بیان به اشتباه خود پی می برد ولی برای اینکه کتابی بر طبق غرض و میل خود بنویسد از نوشته های گذشته و دیگران عیناً به تقلید نقل کرده است.

حضرت باب حدود انقطاع یعنی صیغه را که آنرا متعه و ازدواج موقت گویند نهی اعلام فرمودند زیرا برای زنان نوعی ذلت و حقارت و خلاف رضای الهی دانسته اند. چگونه آن تصور باطل نویسنده را جائز دانند.

و نیز در کتاب بیان چنین توصیه فرموده اند: (( خداوند در بیان دوست نمی دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست می دارد آنکه کل به منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کُره نداشته باشد و چگونه و دیگری ... )) (۱)

در کلمه اقتران در اینجا جدائی و ازدواج مجدد با دیگری مستتر است. چنانکه در قرآن کریم در سوره نساء می فرماید: (( و إن آرد تم استبدال زوج مکان زوج و ایتیم احد یهن قنطاراً فلا تاخذوا منه شیئاً )) (۲) یعنی اگر خواستید عوض کنید یا تبدیل، زوجی به جای زوجی و داده باشید یکیشان را مال بسیار، مگیرید از آن چیزی را. به ظاهر، بنظر میاید که زنان را می توان با هم عوض کرد ولی در حقیقت با شرایطی، تبدیل زوجی با زوجی دیگر، طلاق و ازدواج مجدد در آن مستتر است. ولی ذکر نشده.

در دیانت بهائی در باره عفت و عصمت تأکید شده چنانچه حضرت عبدالبهاء فرموده اند: (( ذره ای از عفت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است )) (۳)

و نیز می فرمایند: (( تأهل برای انسان جِصنی می گردد که از هوس و هوی مصون میماند و محفوظ، سبب عفت و عصمت انسان می شود چه عندالله امری اعظم از عفت و عصمت نیست این اعظم مقامات عالم انسانی است و از خصائص این خلقت رحمانی و دون آن از مقتضیات عالم حیوانی. )) (۴)

## تغییر آیات

در صفحه ۷۱ با عنوان (مجلس حمزه میرزا) نوشته است:

(( سید علی محمد باب در آثار خود دچار اغلاط فراوان و تناقضات بسیار شده که نمایانگر نادرستی ادعای وی شمرده می شود. ما در این فصل نمونه هایی از آن لغزش را نشان می دهیم )) آنگاه داستان حمزه میرزا حاکم تبریز در زمان ناصرالدین شاه را ذکر می کند که شیئی تصمیم می گیرد تا علی محمد را ملاقات نموده او را بیازماید. مجلسی ترتیب می دهد و آنرا با چراغ های فراوان می آراید. علی محمد در آن مجلس حضور میابد. حمزه میرزا به استقبال وی می شتابد و با او به ملاطفت رفتار می کند.

۱- بیان، باب ۱۴ واحد پنجم ص ۱۷۴ ۲- قرآن ۴/۲۴ ۳- مکاتیب ۱ ص ۴۵۱ ۴- بدایع الآثار ۲ ص ۲۶۸

حمزه میرزا از او می خواهد که سخنانی چند در شأن آن مجلس از سوی خداوند بیاورد. علی محمد کلماتی را که در خلال آنها ذکر از نور و سراج و زجاج و امثال اینها رفته بود می خواند و نویسنده ای از معتمدان حمزه میرزا آنها را یادداشت می کند. سپس حمزه میرزا از علی محمد درخواست تکرار آن کلمات می کند. سخنان دیگری را که با گفتار نخستین یکسان نبوده می بافد.)) و شرح این واقعه را مفصل تر از تاریخ کواکب اللّزیه نقل می کند. شبیه به سوره مبارکه نور که در قرآن است. متجاوز از یک جزو صادر شد ... بالاخره نوآب والا خودش حکایت کرده من بسیار مندهش گشتم و چون تمام آن را از منشی طلبیدم بی نهایت در نظرم جلوه کرد ولی وسوسه دیگر پیش آمد و امتحانات دیگر بنظر رسید که خوب است خواهش شود دوباره بخوانند تا ببینم چه حالتی پیدا می کند؟ پس استدعا شد که آقا دو مرتبه بخوانید و رو به کاتب خود نموده فرمودند بنویس و او شروع کرد به نوشتن. چون تمام شد و مقابله کردیم معنی و مقصود را یکی دیدیم اما در الفاظ و عبارات در دو آیه آن اختلاف دیده شد و تغییر لفظ داده شده بود. گفتیم: آقا من عین آنرا استدعا کردم و اینکه در عبارات تفاوتی ملحوظ است. فرمود: این دفعه این طور نازل شد. وجه مبارکش تغییر کرده سر را به زیر افکنند و دیگر با ما تکلم نفرمود.))

آنگاه نویسنده کتاب (ماجرای باب و بها) می نویسد:

(( معلوم می شود که علی محمد سخنانی را با الهام ربّانی نسبت می داد و چون از او خواستند که آنها را باز گوید از تکرارشان عاجز ماند. با آنکه وحی و الهام نباید فراموش گردد و گرنه پیام خداوندی به خلق نمی رسد تا دچار تحریف و تغییر می شود و این مایه نقض دین است.))

## پاسخ

اگر حمزه میرزا و آقای حسینی طباطبائی به دقت قرآن را خوانده و توجه کرده بودند اینگونه فکر نمی کردند. موضوع هائی بسیار در قرآن کریم است که تکرار شده ولی شبیه و یا عیناً نیست، موضوعی در سوره ای نازل شده، همان موضوع در سوره دیگر به گونه ای دیگر و الفاظی مختلف نازل گردیده و کسی اشکالی نگرفته و اعتراضی ننموده است. مثلاً تاریخ انبیاء در بسیاری از سوره های قرآن تکرار شده و در هر بار به گونه ای دیگر و الفاظی دیگر، ولی واقعه تاریخی و مفهوم یکی است.

همچنین داستان آدم و حوا و شیطان به تکرار در قرآن مجید اشاره شده است هر بار به شیوه ای بیان گردیده مضمون یکی است و عبارات مختلف. همچنین بسیاری از مطالب و آیات با یک مفهوم مختلف نازل گردیده. مثلاً در باره تغییر وضع انسانها در سوره رعد آیه ۱۱ می فرماید: (( اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغۡیۡرُوۡا مَا بِاَنۡفُسِهِمۡ ))

همین مضمون در سوره انفال آمده است: (( نَلِكْ اِنْ اللّٰه لَمْ يَكْ مُغَيِّرًا نَعْمَةً اَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بَانَفْسِهِمْ )) (۱) یا اینکه در باره تغییر نیافتن سنت الهی در موارد مختلف به گونه ای مختلف نازل شده . در سوره احزاب می فرماید: (( سَنَّةُ اللّٰهِ فِي الدّٰىنِ خَلُوْا مِنْ قَبْلِ وَلَنْ تَجِدَ لِسَنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيْلًا )) و در سوره فتح نازل شده: (( سُنَّةُ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِنَا تَبْدِيْلًا )) و در سوره اسراء آمده: (( سَنَّةٌ مِنْ قَدْ اَرْسَلْنَا قَبْلِكَ مِنْ رَسُلِنَا وَلَا تَجِدَ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيْلًا )) و آیه مهمی که پیامبر اسلام به مخالفین انبیاء و ردیه نویسان بردین خدا می دهند ، در دو سوره مضمون تکرار شده با اندک تغییری در لفظ و هر دو زیبا و شیوا و رسا است . در سوره توبه می فرماید: (( يُرِيْدُوْنَ اَنْ يُطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ يَافُوْا هِيْمًا وَّ يَآبِي اللّٰهَ اَلَا اَنْ يُتَمَّ نُوْرُهُ وَّلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ )) (۲) می خواهند ( منکرین نور خدا (( بهاء الله )) را با دهانشان خاموش کنند و ایا دارد خدا مگر اینکه نورش را تمام و کامل کند ولو کافران را خوش نیاید .

و همین مضمون در سوره صف چنین نازل گردیده: (( يُرِيْدُوْنَ لِيُطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَّاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهِ وَّلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ )) (۳) واقعاً اگر ظلمت تعصب و غبار غرض از چشم و قلب نویسنده کتاب ردیه پاک شود ، خواهد دید که همه این ایرادات و اعتراضات را کفار قریش و مخالفین انبیای قبل نیز به رسول خدا و فرستاده های الهی داشتند و می گفتند . و ایشان همان راه را انتخاب کرده اند که آنها می رفتند و همان سخنان را می گویند که منکرین می گفتند و همان نسبت ها را می دهند که مخالفین و کفار به پیامبران گذشته با توهین و استهزاء نسبت می دادند .

چند نمونه ذکر می شود که در کتاب تکرار شده: (( يَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ لَمَجْنُوْنٌ وَّ مَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ )) (۴) یعنی ، می گویند او (پیامبر) دیوانه است و نیست او مگر پندی برای جهانیان:



(( قال ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون )) (۱) فرعون گفت: این رسولی که برای شما فرستاده شده دیوانه است (( و قال الذین کفروا ان هذا الا افک افتریه و اعانه علیه قوم احز و ن )) (۲) آنان که کافر شدند گفتند: نیست او مگر دروغی که به هم بافته است و گروهی دیگر او را یاری دادند (( ام یقولون افتریه بل هو الحق من ربک )) (۳) آیامی گویند به دروغ بست آنرا؟ بلکه آن حق است از پروردگارت (( ام یقولون افتریه قل فاتوا بسوره مثله )) (۴) آیامی گویند به دروغ آن را بر بست؟ بگو: سوره ای مانندش بیاورید و در سوره انعام می فرماید:

(( و ما تأتیهم من آیه من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین ه فقد کذبوا بالحق لما جائهم فسوف یاتیهم انبواء اما کانوا به یستهزءون )) (۵) هیچ آیتی برای ایشان از آیات خدا نمی آید مگر آنکه از آن روی گردانند، حق و آیاتی را که برای آنان آمده بود تکذیب کردند و به زودی اخباری را که استهزاء می کردند مشاهده خواهند کرد (و آن غلبه و پیشرفت امر الهی در سراسر عالم است) و در سوره الحجر آمده است: (( فاصدع بما ثوءمر و اعرض عن المشرکین ۹۵ انا کفیناک المستهزئین )) (۶) خداوند خطاب به پیامبر می فرماید: به آنچه مأموری آشکارا کن و از مشرکان روی بگردان در برابر استهزاء کنندگان و ما برای تو کافی هستیم و در ظهور هر پیامبری این کیفیت تکرار می شود و مردم دو گروه می شوند، گروهی مومن می گردند و در راهش با میل و رضا هر رنج و بلا را تحمل می کنند و گروهی به مخالفت و دشمنی می پردازند و مصداق این آیه شریفه: (( فاخذ تموهم سیخریاً حتی انسوکم ذکری و کنتم منهم تضحکون )) (۷) می باشند و ایشان را به استهزاء گرفتید تا فراموش گردانید شما را ذکر من و شما بودید از آنانی که به مومنان می خندیدید و

در کشف الاسرار آمده است: (( مقاتل گفت: این آیه در شأن کفار قریش فرو آمد که به فقراء صحابه بر می گذشتند، بلال و عمّار و خباب و صهیب و غیر ایشان، به ایشان استهزاء می کردند و ناسزا می گفتند. )) (۱) و در شرح مثنوی در باره بیت:  
 آن دهان کج کرد از تسخر بخواند      مر محمّد را دهانش کژ بماند (۲)  
 نوشته است: (( اقتباسی است از حکایت حکم بن ابی العباس عموی عثمان خلیفه، که همسایه پیامبر بود و در آزار و مسخره کردن او کوتاهی نمی کرده است. )) (۳)

### سوء تفاهم نویسنده ردّیه

در صفحه ۱۸۲ نوشته است:

(( باز میرزا حسینعلی گوید:

گر خیال جان همی هستت به دل اینجا میا      ورنه نثار جان و دل داری بیا و هم بیار  
 رسم ره اینست گروصل بها داری طلب      ورنه نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار  
 در این ابیات نیز همانگونه که ملاحظه می شود (( میا )) با (( بیار )) قافیه شده اند و قیافه بدی به خود گرفته اند.))

### پاسخ

آقای نویسنده ردّیه، اکثر بدون دقّت و توجّه به پس و پیش مطالب اظهار نظر می کند و درست از کار در نمی آید، چنانچه در این مورد برای قافیه، قافیه را باخته است. نصّور کرده است این شعر رباعی یا دوبیتی است که باید بیت اولش هم قافیه باشد. اما این دو بیت از میان غزلی پانزده بیتی است که چنین شروع شده است:

ساقی از غیب بقا برقع بر افکن از عذار      تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار  
 آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق      زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار  
 و پس از ابیاتی آمده است:

گر خیال جان همی هستت به دل اینجا میا      ورنه نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب ورنه نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار

آنگاه مطالبی را که حضرت بهاء الله در کتاب بدیع نقل قول کرده اند که:

(( بشنو ندای ربّ اعلی را که مخاطباً للمرایا می فرمایند )) چون کتاب بدیع را به دقت نخوانده است شاید هم از یک نفر اراجیف نویس نقل کرده است ، تصوّر کرده مطلب از حضرت بهاء الله می باشد ، نوشته است:

(( عربی بافی های بها کم از پارسی نویسی نیست ۰۰۰ عبارتی از قرآن مجید را با اندک تغییری می آورد و به همراه اغلاطی چند آنرا بازگو می کند ، چنانچه در سوره شریفه یوسف به مناسبتی آمده است که:

(( و فوق کلّ ذی علم علیم )) یعنی بالاتر از هر دانائی داناتری است ، میرزا حسینعلی این جمله زیبای قرآنی را مایه کار و دستاویز تکرار قرار داد و در کتاب بدیع می نویسد:

قد کان فوق کلّ ذی علم علماً عالم علیم و فوق کلّ ذی قدره قد کان قدراً مقتدرأً قدیرأً

## پاسخ

اولاً- این بیان از حضرت بهاء الله نیست ، اگر کتاب بدیع را خوانده بود چنین اشتباهی را با عباراتی که شایسته نیست نمی نوشت ،

ثانیاً - عین عبارت کتاب بدیع که ایشان پاره ای نادرست از آن را نقل کرده چنین است که خطاب به معاندین و مخالفین می فرماید: (( گاهی کلمات جعل نموده به نقطه اولی روح ما سواه فداء نسبت می دهند ))

بشنو ، ندای ربّ علی اعلی را که مخاطباً للمرایا می فرماید: (( اذا اشرفت شمس البهاء عن افق البقا انتم فاحضروا بین یدی العرش ایاً کم ان تقعدوا بین یدیّه او تسئلوا ما لا اذن لکم اتقوا الله یا ایها المرایا کُلُّکم اجمعون × ان اسئلوا من بدایع فضله لیظهر لکم ماشاء و اراد ، لانّ کلّ الفضل فی ذلک الیوم یطوف حول عرشه و یظهر من عنده ان انتم تعلمون × ان اصمتوا تلقاء العرش لانّ الصمت فی ذلک الیوم لخیر عما خلق بین السموات و الأرض و لا تكونوا من الذین او توا العلم من قبل واستکبروا به علی الله المهیمن القیوم لا نه فی ذلک الیوم قد کان فوق کلّ ذی علم علماً عالمأً علیم و فوق کلّ ذی قدره قد کان قدراً مقتدرأً قدیرأً × و فوق کلّ ذی عظمه قد کان عظماً ما متعظماً عظیم و فوق کلّ ذی رفعه قد کان رفاعاً مرتفعأً رفیع ۰۰۰ )) (کتاب بدیع ص ۶۱ )

حضرت اعلیٰ خطاب به مرایاء بیان در باره ظهور من یظهره الله می فرماید:

(مضمون فارسی) هنگامی که شمس بهاء از افق بقا اشراق نمود به حضور او حاضر شوید. مبادا در حضور ایشان بنشینید یا بدون اجازه او سؤال کنید. ای مرایا همگی از خداوند بترسید و پرهیز کار باشید. از بدایع فضلش سؤال کنید تا آنچه برای شما خواست و اراده کرد ظاهر فرماید. هر فضلی در آن روز حول عرش او طائف است و از نزد او ظاهر شود. در برابر او خاموش باشید. سکوت در آن روز بهتر است از آنچه در آسمان ها و زمین است و نباشید مانند کسانی که در گذشته علم آموختند و آن علم سبب استکبار آنها نسبت به خداوند مهیمن و بر پای دارنده شد. برای آنکه در آن روز ایشان (من یظهره الله) بالاتر از هر صاحب علمی یا بسیار داننده و عالمی علیم است، و بالاتر از هر صاحب قدرتی قدرتمند و توانائی است و بالاتر از هر صاحب عظمتی عظیم گرداننده و عظیم می باشد. و به همین ترتیب رفیع و عزیز و حکیم و جواد و امیر و فضال خواهد بود. همه مشتقاتی است از صفات الهی.

نویسنده کتاب ((ماجرای باب و بها)) از صفحه ۲۹ تا ۴۲ مطالبی در باره حضرت باب ردیف نموده و مورد ایراد قرار داده که همه حاکی از غرض و بی توجهی و عدم دقت است. ابتدا نوشته است:

(( پژوهش در سوابق مدعیان و کاوش در این که با چه مکاتبی پیوند داشته اند و کدامین اندیشه در آن موثر افتاده؟ از جمله مباحثی است که تا حدود بسیاری پرده از اسرار ایشان بر می دارد و راز حقانیت یا بطلان ادعای آنها را آشکار می سازد. از این رو گاه در کتب آسمانی و صحف الهی، برپیشینه پیامبران حق اشارت رفته و از این راه بر اصالت ادعای آنان استدلال شده است. چنانکه قرآن کریم به مصداق فقد لبثت فیکم عمراً)) (یونس ۱۶) به سوابق پیامبر ارجمند اسلام (ص) توجه داده و در باره بهره نگرفتن وی از مقالات دیگران فرموده است: و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بيمينک اذا لارتاب المبطلون (العنکبوت ۴۸) یعنی: (( تو پیش از نزول قرآن هیچ کتابی را نمی خواندی و خطی به دست خود نمی نوشتی که اگر چنان بود، باطل اندیشان به شک می افتادند. ))

## پاسخ

اولاً- هیچ اشکال و عیبی بر پیامبران نیست اگر مطالبی از کتابی یا مآخذی اقتباس کنند یا نقل نمایند و در باره آن توضیح و تبیینی بیشتر یا کاملتر دهند.

ثانیاً - اگر در قرآن کریم و کُتُب مقدس تورات و انجیل دقت و مطالعه و توجه بیشتر کند خواهد دید که در انجیل در موارد مختلف از تورات نقل یا اشاره شده و در قرآن بسیاری از داستان های پیامبران از تورات و انجیل نقل یا اقتباس گردیده و گاهی به اختلاف ذکر شده اما مومنین ایرادی نگرفتند و صدقنا و امانا گفتند ، اما کافران و منکران و آنانیکه در قلوبشان غرض و مرض بوده است ، قرآن کریم از آنان چنین یاد کرده است:

(( و منهم من یستمع الیک و جعلنا فی قلوبهم اکنه ان ینفقهوه و فی آذانهم و قرأ و ان یروا کل آیه لا یوء منوا بها حتی اذا جاءک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیرا لا ولین )) (۱) ای پیامبر ، از آنان کسانی اند که به تو گوش می دهند و بر دلهایشان پرده ها نهاده ایم که نفهمند و در گوشهایشان گرانی و اگر همه آیات را به بینند نمی گروند و چون نزد تو آیند مجادله کنند و آنان که کافر شدند می گویند: (( نیست این مگر افسانه های پیشینیان )) در تفسیر کشف الاسرار در ذیل و شأن نزول این آیه نوشته است: (( کلبی گفت: بوسفیان و ولید و مغیره و النضر بن الحارث و عتبه و شیبه پسران ربیعہ و امیہ و ابی پسران خلف ، این جماعت همه بهم آمدند و گوش فرا داشتند که رسول خدا (ص) قرآن می خواند ، و آن خواندن وی در دلهای ایشان اثر نمی کرد ، از آنکه دلهای ایشان زنگار کفر داشت ، و حق پذیر نبود . نضر بن الحارث را گفتند چه گوئی تو در کار محمد ؟ هیچ می دریابی که چه می خواند و چه می گوید ؟ و این نضر مردی بود معاند سخت خصومت و چرب سخن و کافر دل ، پیوسته به زمین عجم سفر کردی و اخبار عجم و قصه رستم و اسفندیار و امثال ایشان جمع کردی ، و آن بر عرب می خواندی ، یعنی معارضه قرآن می کنم . چون ایشان از نضر پرسیدند که چیست آنچه محمد می خواند ؟ وی جواب داد: من نمی دانم ، همی بینم که زبان می جنباند و ترهاتی می گوید از جنس آن اساطیر الاولین ، و اخبار عجم که پیوسته من با شما می گویم .

بوسفیان گفت: آنچه می خواند بعضی حق است و بعضی باطل ، بوجهل گفت: کلاً ولماً ، همه باطل است و ترهات ، پس ربّ العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد: ( و منهم من يستمع اليك ) یعنی ، عند قراءتك القرآن . (۱)

و در سوره انفال کیفیت مخالفین اینگونه بیان شده است : ( و اذا تئلي عليهم ايا ثنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين )) (۲) یعنی ، هنگامیکه آیات ما ، بر ایشان خوانده شود گویند شنیدیم اگر می خواستیم مثل این می گفتیم ، نیست این جز افسانه های پیشینیان ، و در باره معاندین مستکبر در سوره نحل می فرماید: ( انة لا يحبّ المستكبرين و اذا قيل لهم ما ذا أنزل ربكم قالوا اساطير الاولين )) (۳) یعنی ، او ( خداوند ) مستکبرین را دوست ندارد ، چون گفته شود به آنان که پروردگار شما برایتان چه چیزی فرستاد ؟ گویند: افسانه های پیشینیان ، و در سوره فرقان آمده است: ( و قال الذين كفروا ان هذا الا افك افتريه و اعانه عليه قوم آخرون فقد جاؤ ظلماً و زوراً و قالوا اساطير الاولين اکتتبها فهي ثملي عليه بكرة و اصيلاً . )) (۴) یعنی ، آنان که کافر شدند گفتند: نیست این قرآن مگر دروغی به هم بافته و گروهی دیگر به او کمک می کنند ، آنان ستم و باطل مرتکب شدند که گفتند: اینها افسانه های پیشینیان است و دیگران برایش می نویسند و بامداد و شبانگاه بر او خوانده می شود . در صفحه ۳۷ نوشته است ، که در کتاب بیان می گوید :

(( هر نفس مومن در بیان عبد رقیّ او (علی محمد) بوده و هستند . چنانچه اولوالهیاکل در قرآن عبد رقیّ رسول الله بوده و هستند )) و در حاشیه توضیح داده است . مقصود از عبد رقیّ غلام خریداری شده است ، آنگاه نوشته است همانگونه که ملاحظه می شود تعبیر قائم بودن مخلوقات به کسانی جز خدا و عبد رقیّ آنان شمردن عیناً از شیخ احمد احسانی به علی محمد شیرازی سرایت کرده و در قرآن کریم به هیچ وجه از این تعبیرات حقارت انگیز و شرک آمیز ، خبری نیست و پیامبر گرامی اسلام (ص) بشری همچون دیگر افراد بشر به شمار آمده که در پرتو وحی قرار گرفته است و هرگز مردم را به بندگی خود دعوت نکرده چنان که در کلام ربّانی می خوانیم: (( قل انما انا بشر مثلكم یوحی الی )) (۰۰۰ (فصلت - ۶۰)